

## دل نوشته‌ها و گِل نوشته‌ها

احمد طالبی نژاد

## فهرست

۷.....	پیش درآمد
۹.....	آدم‌ها
۲۳.....	بالاخره برمی‌گردد
۲۵.....	بوف کور
۴۲.....	دیر آمد اما خوب آمد
۵۸.....	شماایل یک اسطوره‌ی زمینی
۷۴.....	کارنامه‌ی سپنج
۸۹.....	گاهی خنده، گاهی گریه
۱۰۲.....	مگر اسباب بزرگی همه آماده شود
۱۰۸.....	نفرت از تاریخ
۱۱۶.....	فیلمی برای همیشه
۱۲۰.....	فیلم‌ها
۱۳۱.....	در کجای جهانید آقایان؟
۱۴۵.....	در کار گلاب و گل
۱۵۰.....	گمشده در غبار زمان؟
۱۶۴.....	کارنامه‌ی یک عملی خدا
۱۷۹.....	روزهای باشکوه
۱۹۶.....	کتاب‌ها
۱۹۹.....	شیخ مصلح‌الدین مرادی کرمانی
۲۰۴.....	صدسال به آن سال‌ها

از تاریخ تا اساطیر .....	۲۱۰
چرند و پرند .....	۲۱۴
فارغ از جنسیت .....	۲۱۸
به کجا چنین شتابان؟ .....	۲۲۲
روایت یک آدم کن ندیده .....	۲۲۷
چرا غم در این خانه می سوزد .....	۲۳۵
چون پرده برافتد نه تو مانی و نه من؟ .....	۲۳۹
روز معلم .....	۲۴۱
شهروندان درجه‌ی دو .....	۲۴۴
فتوت بین، جوانمردی نگر، همت تماشاکن .....	۲۴۷
کلیه کیلویی چند؟ .....	۲۵۰
آوای مهر .....	۲۵۴
من بن لادن نیستم .....	۲۵۶
من نه چنانم که تویی .....	۲۵۸
در فضیلت دشنام .....	۲۶۳
کین درد مشترک .....	۲۶۷
خیابان فاطمی به نام کیست؟ .....	۲۷۰
بیهقی و میزانشن .....	۲۷۳
مثل سلمانی‌ها .....	۲۷۹
یک شخصیت ملی .....	۲۸۴
.....	۲۹۱
.....	۲۹۱
.....	۲۹۱
.....	۲۹۱
.....	۲۹۲

«دل نوشته‌ها» می‌نامم و گاه نیز به سفارش سردبیران و دبیران بخش نشریات به مثابه عملی حرفه‌ای نوشته شده‌اند در ازای چندرغاز حق التحریری چنان بی‌برکت که یکی از صدها حفره‌ی خالی زندگی را

### پیش درآمد

آنچه پیش رو دارید، نوشته‌های پراکنده‌ای است که در فاصله‌ی یکی دو سه سال اخیر در نشریات مختلف و گاه نیز به مناسبت جشنواره‌های موضوعی در کتابچه‌ی راهنمای‌شان، بر این قلم جاری شده و بیانگر حال و روز نگارنده طی این سال‌ها نیز هست. دوره‌ای که به عزلتی ناخواسته کشانده شدم و تنها مونس، قلم و این اواخر به دلیل مشکل آرتروز، کی‌برد رایانه بوده است. چیزی که سال‌ها از آن پرهیز می‌کردم اما از سر ناچاری پذیرفتمش و حالا بهش عادت کرده‌ام. چیز بدی هم نیست. هرچند معتقدم آن اتفاقی که در لحظه‌ی تماس نوک قلم با کاغذ سفید می‌افتد و ما را گاه به سوی می‌برد که از پیش به آن فکر نکرده‌ایم، در لحظه‌ی فشردن دکمه‌ها نخواهد افتاد. به هر روی، این نوشته‌ها گاه از سر حس مسئولیت در قبال پاره‌ای مسائل هنری، فرهنگی و اجتماعی شکل گرفته‌اند که آن‌ها را «دل‌نوشته‌ها» می‌نامم و گاه نیز به سفارش سردبیران و دبیران بخش نشریات به مثابه عملی حرفه‌ای نوشته شده‌اند در ازای چندرغاز حق التحریری چنان بی‌برکت که یکی از صدها حفره‌ی خالی زندگی را



هم پر نمی‌کند و همراه باد می‌رود که بر آن‌ها نام «گل‌نوشته‌ها» گذارده‌ام، کنایه از کار گل کردن. در هر صورت مجموعه‌ی این‌ها و البته نوشته‌های دیگری که پیش از آشتی نگارنده با رایانه، با قلم نوشته شده و دست‌نوشته‌هایش را هم از دست داده‌ام مگر آن‌که نسخه‌های چاپ شده‌شان را جمع‌وجور کنم و مجموعه‌ی دومی را شکل بدهم، محصول ذهن و نگاه من است از پس نزدیک به سی سال نوشتن درباره‌ی دیگران و از خود غافل شدن. عمری گذشت و کارهای ناکرده‌ی بسیاری بر زمین دارم که نمی‌دانم تتمه‌ی این عمر شتابان کفاف انجام‌شان را خواهد داد یا مثل هزاران هزار آرزوی دیگر با خود به گور خواهم برد. حال که این نوشته‌های پراکنده در کنار هم قرار گرفته‌اند، به نظر می‌رسد برخی‌شان موضوع و محتوای مشترک داشته باشند. این کاملاً طبیعی است. این‌ها در نشریات مختلف و با فاصله‌ی زمانی نوشته شده‌اند و از ابتدا قرار نبوده به کتاب تبدیل شوند.

به هر روی برای نظم بخشیدن به مطالب، آن‌ها را در چهار بخش دسته‌بندی کرده‌ام. به این ترتیب.

آدم‌ها: (آنچه درباره‌ی آدم‌های عرصه فرهنگ و هنر نوشته شده)  
فیلم‌ها: (تقدیمات مفصل یا کوتاه درباره‌ی برخی فیلم‌های ایرانی و خارجی)

کتاب‌ها: (درباره‌ی برخی کتاب‌ها که خواندنشان وادارم کرده دست به قلم ببرم)

چرند و پرند: دور از جان استاد دهخدا (نوشته‌هایی پراکنده و متنوع درباره‌ی موضوع‌های فرهنگی، هنری و اجتماعی)

## آدم‌ها

### آینه‌ای به وسعت جهان

اگر روزگاری بشر به مرحله‌ای از پیشرفت تکنولوژیک برسد که شب‌ها بر تاق آسمان پرده‌ای بزرگ به وسعت جهان نقش ببندد و همه‌ی مردمان جهان بتوانند هم‌زمان فیلمی را بر آن پرده تماشا کنند، در آن صورت هم آثار چاپلین بیش‌ترین تماشاگر را خواهند داشت. این نکته‌ای است که نگارنده حدود بیست و پنج سال پیش در مطلبی به مناسبت مرور بر آثار این نابغه‌ی بزرگ، در جشنواره‌ی فیلم فجر نوشت و هم‌چنان بر این عقیده پایدار است. به‌رغم ظهور سینماگران بزرگ، فیلم‌های درخشان به‌ویژه آثار کمدی و پیشرفت‌هایی که در زمینه‌ی تکنیک و امکانات سینمایی حاصل شده، هنوز هم آثار چاپلین بر تارک هنر هفتم می‌درخشند. جادویی در این آثار هست که مثل غزلیات حافظ، شعرهای گوته و آثار داستایوفسکی، حتی نیازهای امروز بشر را به سرگرمی، آموزش و تفکر برآورده می‌کنند. تضاد و تعارضی که درون‌مایه‌ی این آثار را شکل می‌دهند، هم‌چنان

در جهان امروز هم پا برجایند و حتی گسترده‌تر از پیش به چشم می‌خورند. او تقریباً از همه‌ی مصائب بشری مثل جنگ، بی‌عدالتی، فقر، نیاز به آرامش و هر آن چیزی که همگان در پی آن هستند به‌ویژه رهایی از سیطره‌ی ماشینیسم، سخن گفته و به شکل پیامبرگونه‌ای، برخی مصائب آینده‌ی بشری را نیز پیشگویی کرده است. سرتاسر فیلم «عصر جدید» مشحون از هشدارهای او درباره‌ی اسارت انسان در چنگال ماشین است. به یاد آوریم فصل درخشان آزمایش دستگاه غذاخوری اتوماتیک را که چگونه از کنترل خارج شده، آن کارگر مفلوک و بیچاره (چاپلین) را به باد ضربه‌های پیاپی می‌گیرد. و باز به یاد آوریم که چگونه در «جویندگان طلا» از فرط گرسنگی ناچار به پختن و خوردن لنگه کفش خود می‌شود. هنوز هم هیچ فیلم و داستانی نتوانسته است به این خوبی و تأثیرگذاری، فقر و فاقه را بیان کند. و ده‌ها، صدها نمونه از صحنه‌های تلخ و شیرینی که از مشکلات و دشواری‌های زندگی در جهان امروز سخن می‌گویند. در واقع او استعداد و هنر خود را که هنوز هم بی‌همانند است صرف تقد جامعه کرد. از اخلاق گرفته تا سیاست... به یاد آوریم شاهکار مسلم او «دیکتاتور بزرگ» را که چگونه و در اوج سلطه‌ی فاشیسم بر آلمان و ایتالیا، دو رهبر خودکامه (هیتلر و موسولینی) را در آن به باد انتقاد گرفت. آثار چاپلین، فقط کم‌دی‌هایی برای زمانه‌ی خود نبودند. او همانند یک فیلسوف، متفکر و پیشگویی دانا، جهانیان را به مقابله با آنچه پیش رو دارند، فرا خواند. شاید به همین دلیل بود که خود به‌رغم درآمد سرشار، زندگی آرامی نداشت. از انگلستان به آمریکا رفت و چون به شهرت رسید او را عنصری ناباب تشخیص دادند و ناگزیر به زادگاهش برگشت. حتی به جنازه‌اش هم رحم نکردند و طبق خبرهایی که پس از مرگش منتشر شد، جنازه‌ی او را دزدیدند.

امسال مصادف بود با صد و بیست و دومین سالروز تولد چارلز اسپنسر چاپلین یا همان «ولگرد کوچک». تولد او را به جهانیان و آنان که در جست‌وجوی دنیای بهتری هستند، شادباش می‌گویم.

### کین جرم مشترک

در گفت‌وگویی دوستانه با مسعود جعفری جوزانی، وی مدعی بود که «ما و شما یعنی فیلم‌سازان و منتقدان، از همان سال‌های نخستین انقلاب دست به دست هم دادیم و جذابیت سینما را برای اقشار فرودست جامعه - همان‌هایی که مخاطبان اصلی سینمای ایران بودند - گرفتیم. این اقشار پشتوانه‌ی اصلی اقتصاد این سینما بودند و برای سرگرم شدن و فراموش کردن غم و غصه‌های‌شان به سینما می‌رفتند. از اکشن و ملودرام و کلاً سینمای رؤیایپرداز خوش‌شان می‌آمد. ولی ماها این ویژگی‌ها را از سینما گرفتیم و در عوض واقعیت‌هایی که دور و برشان می‌گذرد را روی پرده به رخشان کشیدیم و کار به جایی رسید که این اقشار که از نظر کمی بیش‌ترین جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند، با سینما قهر کردند.» این نظریه تا حدودی درست است. و اتفاقاً خود جوزانی با ساختن فیلم زیبا و ماندگار جاده‌های سرد، یکی از پیش‌قراولان حذف رؤیا از سینما و جایگزینی واقعیت به‌جای رؤیا بود، که به تولید تعداد قابل‌توجهی فیلم اجتماعی / روستایی انجامید. مادیان، روزهای انتظار، تنوره‌ی دیو و... که در مجموع هنوز هم جزء بهترین‌های سه دهه‌ی اخیر سینمای ایران هستند. اما این آثار برای مخاطبان مورد بحث جذابیتی نداشتند. آن‌ها اغلب خود در جریان چنین زندگی‌هایی قرار دارند. به لحاظ روحی و روانی، انسان‌ها دوست ندارند واقعیت‌های دوروبرشان را روی پرده‌ی بزرگ هم ببینند. مثال تاریخی‌اش، فرجام تلخ نهضت شریف نئورئالیسم در سینمای

ایتالیا بود که می‌دانیم با همه‌ی عظمتش و تأثیری که بر سینمای جهان گذاشت، عمر مفیدش کم‌تر از ده سال بود. چون طی این مدت اروپا بازسازی شده، چرخ‌های صنایع به حرکت در آمده و کلاً مردم در کار فراموشی جنگ و بی‌آمدهایش بودند و دوست نداشتند بروند توی سینما بنشینند و مصائب زندگی دوران پس از جنگی که از سر گذرانده بودند، بر پرده بینند. می‌دانیم که استفاده از نابازیگران یکی از مؤلفه‌های آثار نخستین نئورئالیستی بود ولی سینماگران وقتی دیدند، این شگرد جواب نمی‌دهد، به سراغ ستارگان اروپایی و آمریکایی رفتند - مثلاً استفاده از آتونی کوئین در فیلم جاده‌ی فلینی. ولی این شگرد هم جواب نداد. چون شرایط جامعه تغییر کرده بود. بنابراین سینمای ایتالیا در رقابت با سینمای رؤیاپرداز آمریکا وارد عرصه‌های دیگری شد که بحث مفصلی می‌طلبد. به گمان من نظریه‌ی جعفری جوزانی در باب کاهش مخاطب سینما، کم و بیش با آنچه در ایتالیا اتفاق افتاد شباهت دارد. این شباهت هنگامی بیش‌تر جلوه می‌کند که به فیلم‌های امروزی سینمای ایران توجه کنیم که برای جلب مخاطب به همان شیوه‌های سخیف فیلم فارسی متوسل می‌شوند. نوعی رؤیا فروشی منهای عناصری مثل رقص، آواز و بزن بزن که چاشنی اصلی فیلم فارسی بود. اما جوزانی یک چیز را فراموش می‌کند. این‌که فضای کلی سینمای امروز ما طبیعی نیست و هم‌چنان در حالت گل‌خانه‌ای به سر می‌برد. در یک فضای سالم رقابتی و طبیعی، اتفاقاً باید همه جور فیلمی برای همه‌ی سلیقه‌ها ساخته شود تا همه‌ی اقشار حق انتخاب داشته باشند. باید در نظر داشت که همه‌ی مردم سلیقه‌ی یک‌سان ندارند و نمی‌توان از مثلاً کارگری که از بام تا شام کار می‌کند و شب‌هنگام تن خسته‌اش را به خانه می‌کشاند توقع داشت برای تفریح و رفع خستگی بنشیند آثار تارکوفسکی را تماشا کند. او به چیزی نیاز

دارد که آرام‌بخش روح و روان و جسم خسته‌اش باشد. البته آرزو می‌کنم سطح فرهنگ عمومی ما به‌جایی برسد که آثار سینماگران پیشرو و غیرمعارف هم مخاطب انبوه داشته باشند ولی می‌دانیم که این آرزو دست‌کم در این شرایط بد اقتصادی که نخستین قربانی‌اش فرهنگ و هنر است، به این زودی‌ها محقق نخواهد شد. درعین حال هیچ عقل سلیمی نمی‌تواند مخالف تولید فیلم‌های تجاری باشد. در سینمای جهان هم همه جور فیلمی ساخته می‌شود. سینمای آمریکا که تولیدکننده‌ی اصلی فیلم برای جهان است، بیش از دو سوم تولیدات سالانه‌اش را آثار تجاری تشکیل می‌دهد. اما آثار تجاری حرفه‌ای و نه خزعبلاتی که این روزها به‌عنوان فیلم در سینماها یا شبکه‌های نمایش خانگی ما عرضه می‌شوند. فیلم دیدن و سرگرم شدن جزء نیازهای بدیهی انسان امروزی است. امروزه بیش‌ترین مخاطبان فیلم‌ها و سریال‌ها را اقشار مذهبی که تا پیش از انقلاب در قهر کامل با تولیدات تصویری به سر می‌بردند تشکیل می‌دهند. بنابراین نیاز فرهنگی مردم ابعاد گوناگونی دارد که باید با شناخت کافی از چند و چون آن برای تولیدات سالانه برنامه‌ریزی کرد.

### اعجاز انگلستان

جمعه‌شب نهم تیرماه ۱۳۹۱، بر اثر لطف دوستی، مهمان کنسرت حسین علیزاده و پژمان حدادی بودیم که طی پنج شب در تالار وحدت و با حضور هزاران مشتاق موسیقی سنتی ایران برگزار شد و چه شب پر شوری بود. تنها دو نوازنده با سازهای کوچک خود - علیزاده سه ساز تار، سه تار و شورانگیز را نواخت که این آخری گویا از ابداعات خود ایشان هم هست. پژمان حدادی هم پا به پای وی تنبک نواخت. اما با همین سازهای کوچک چنان شوری در سالن